بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 19 دی 1394.

ما در مورد اعتبار کتاب بصائر الدرجات صحبت می کردیم به تناسب، در مورد مفاد استثنایی که ابن ولید نسبت به کتاب بصائر الدرجات مطرح کرده است بحث کردیم و بحث در این زمینه وابسته به این بود که ما مفاد اخبنا بجمیع کتبه و روایاته را بشناسیم. عرض شد اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته از سنخ اجازات عامه هست یعنی اجازاتی که مجاز یک شیء معین نیست. مجاز کلی هست و به یک شخص مجیز که اجازه داده می شود، مجاز له که مجیز اجازه می دهد یک چیز کلی را اجازه می دهد. خب اینجا اجازه دهید یک مقداری این بحث را بیشتر توضیح دهم. در مورد اینکه اجازه عامه به چه نحو هست در جلسه قبل یک عبارتی را از شهید ثانی و تقریب نواوی آوردم که گفته بود اجزت لک روایت جمیع ما صحّ من مقروئاتی. یک بحث در کتاب های درایه مطرح هست که آیا آن چیزی که اصل تحملش با اجازه بوده است آن را هم می شود اجازه داد یا اینکه نه، این مثالی که در جلسه قبل زدیم این بود که مسموعاتی که شخص داشته است، این مسموعات را به نحو کلی اجازه می دهد. بنابراین اگر شاگرد برایش ثابت شد که چیزی از مسموعات استاد هست، می تواند آن را از استاد نقل کند.

سوال: مسموعات چیزهایی که از استاد شنیده؟

پاسخ: بله چیزهایی که استاد شنیده است مسموعات استاد.

اما اگر گفتیم که نه، آن چیزهایی که استاد اجازه اش را دریافت کرده است آنها را هم می شود اجازه داد. یعنی تمام چیزهایی که تحمل کرده است. به یکی از طرق معتبره. سماع و القرائه و الاجازه و المناوله و المکاتبه و سایر طرق معتبره. آیا این را می شود اجازه داد؟ خب از نحوه برخوردی که علمای ما کرده اند به دست می آید که این را هم مجاز می دانسته اند و بحث این هست که اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته در واقع از این سنخ است. روایتی که اینجا متعلق اجازه هست، همه چیزهایی هست که استاد آنها را تحمّل کرده است. روایت من را به شما اجازه می دهم یعنی همه چیزهایی که من تحمل کردم حالا یا به قرائت بر استاد یا به سماع از استاد یا به روش اجازه یا مناوله یا سایر طرق معتبره تحمل حدیث. بنابراین فرض کنید که مثلا ابن ابی عمیر که در جلسه قبل اجازه عامه ای از ایشان را نقل کردم این ابن ابی عمیر می آید و به ابراهیم بن هاشم اجازه می دهد که روایات من را نقل کنی. این ابراهیم بن هاشم این اجازه را که دریافت می کند بعد می آید به شاگردها مثلا علی بن ابراهیم که شاگردش است اجازه می دهد. هم اجازه کتاب های خودش را می دهد و هم اجازه روایات خودش را می دهد که من جمله روایاتی که ابراهیم بن هاشم داشته است، روایت های ابن ابی عمیر بوده است که به نحو اجازه برای ابراهیم بن هاشم ثابت شده است. پس بنابراین ابراهیم بن هاشم به وسیله این اجازه ای که دریافت کرده است نه تنها کتاب های خودش را به شاگرد اجازه می دهد کتاب های دیگران را که اجازه آنها را هم دارد به شاگردان به شاگردان اجازه می دهد. اجازه می دهد آنها را روایت کنیم البته نه اینکه روایت مستقیم از خود ابن ابی عمیر بکند ها. روایت کند از ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر. پس بنابراین با اجازه ای که ابراهیم بن هاشم به علی بن ابراهیم می دهد، علی بن ابراهیم می تواند منقولات برای ابن ابی عمیر را از طریق استادش ابراهیم بن هاشم نقل کند. همچنین همین کار را علی بن ابراهیم به شاگردش کلینی انجام می دهد. بنابراین کلینی می تواند تمام روایت های علی بن ابراهیم را و تمام کتبش را نقل کند. پس بنابراین حالا البته یک بحثی در درایه هست که آیا در جایی که تحمل حدیث به نحو اجازه هست، صیغه اخبرنی را می شود به کار برد یا نمی شود؟ ما این مطلب را متعرض می شدیم که خیلی مهم نیست تحقیق این مطلب که نظر ما چیست. مهم این است که ببینید قدمای ما نظرشان چه بوده است و چگونه اخبرنی را به کار می برده اند ما با شواهدی که در جای خودش اثبات کردیم نشان دادیم که قدما اخبرنی را حدثنی را، جلّ قدما نادرا مگر افراد نادری از آنها، جلّ قدما کلمه اخبرنی و حدثنی را در اجازه عامه، آن هم اجازه عامه ای نسبت به جمیع روایات مجیز باشد حتی روایاتی که به طریق اجازه تحمل کرده است کلمه اخبرنی و حدثنی را در این موارد هم می توانسته اند به کار ببرند و مانعی ندارد. حالا من یکی دو تا اجازه عامه اینجا یادداشت کرده ام اینها را برایتان بخوانم که نحوه اجازه عامه روشن تر شود. علامه حلی به قطب رازی اینجوری اجازه داده است. می گوید که

**قد اجزت له روایت هذا الکتاب باجمعه**

بر روی یکی از کتاب هایش این اجازه را داده است

**و روایت جمیع مصنفاتی و روایاتی و ما اجیز لی روایته و جمیع کتب اصحابنا السابقین رضوان الله علیهم اجمعین بالطرق المتصله منی الیهم فلیرو ذلک لمن شاء و احب علی الشروط المعتبره فی الاجازه فهو اهل لذلک احسن الله عاقبه**

اجازه عمدتا نشانگر اهلیت شاگرد برای امر حدیث هست. اجازه نقشش این است که چون آن کسی که تشخیص می دهد که این روایت استاد هست یا نیست، این شاگرد هست. بنابراین با اجازه ای که استاد به شاگرد می دهد در واقع شاگرد را اهل روایت کردن می داند. این یک اجازه.

یک اجازه دیگری که این اجازه مال علامه حلی بود تاریخش 713 است. یک اجازه ای از محمد بن ؟؟؟ هست. سنه 754، آن قبلی آدرسش بهار صفحه جلد 107 صفحه 104. این یکی جلد 107 صفحه 182 است.

**أجزت له رواية جميع ما تصحّ روايته من سماعاتي و قراءاتي و مستجازاتي و مناولاتي**

تمام چیزهایی که من تحمل کرده ام حالا چه به طریق سماع تحمل کرده ام و چه به طریق قرائت تحمل کرده ام چه به طریق استجازه تحمل کرده ام و چه به طریق مناوله تحمل کرده ام که چهار طریق از طرق معتبره تحمل حدیث هست.

**اتي و مناولاتي و مصنّفاتي و ما قلته و جمعته و نظمته و نثرته و أجيز لي و كوتبت به**

کوتبت به، یک چیز دیگر است. یکی از روش های دیگر است مکاتبه این هم پنجمی

**و جميع ما ثبت عنده أنّه داخل في روايتي.**

دیگر کلی تر. هر چیزی که ثابت بشود که در دایره روایت من، روایت من یعنی آن چیزی که من تحمل کردم. توجه بفرمایید کلمه روایت در دو مقام به کار می رود. یکی در مقام ادا و یکی در مقام تحمل. این است که اجازه می دهند روایت هایی که تحمل کرده است. من همه آن چیزهایی که تحمل کرده ام به احدی الطرق طرق المعتبره منتقل می کنم به شاگرد با این اجازه ام. اجازه انتقال اجمالی جمیع ما تحملت من الحدیث به احدی الطرق این را به شاگرد منتقل می کنم. حالا این تحمل به سماع باشد یا قرائت باشد یا اجازه باشد یا مناوله باشد مکاتبه باشد به هر یک از این طرقی که هست.

سوال: ببخشید حاج آقا ....

پاسخ: اگر مثلا اجازه برایش ثابت شود بله تمام آنها را هم.

یا شبیه این دو اجازه دیگر. یک اجازه دیگر را هم بخوانم. اجازه ای که یک بنده خدایی که مرحوم مجلسی درست نمی شناسه او را و احتمال داده است می گوید که بعض الفضلا من تلامذه الشیخ بهایی و شاید این امیر سید حسین مجتهد باشد به امیر جلال الدین امیر مرتضی تاج الدین داده است.

**أجزت له أيده الله تعالى أن يروي ما يصح عنده من مسموعاتي و مروياتي**

من فکر می کنم این مرویاتی باید مقرواتی باشد چون مرویّات در مقابل مسموعات نیست. اعم است. این باید مقروات باشد که در سایر اجازات مثل دو تا اجازه مرحوم مجلسی خودشان دارند که صفحه 145 و ضفحه 162 من یادداشت کرده ام. مقروات را و مسموعات. این باید مقروات
باشد این مرویات باید غلط باشد.

**من مقرواتی و مجازاتي و مناولاتي و مؤلفاتي بالشرائط المعتبرة عند أهل هذا الشأن**

سایر اجازاتی که اینها دارند. پس اجازه عامه به این شکل صورت می گرفته است. این اجازه عامه استاد با این اجازه تمام آن چیزهایی که تحمل کرده است به شاگرد منتقل می کند. پس در واقع اجازه یک نقل اجمالی روایات هست. خب مرحوم ابن ولید، با توجه به یک روایاتی که گفته است که شما حق ندارید کذب را منتقل کنید روایت کنید. روایت کذب مطلب نادرست صحیح نیست. این اشکال در ذهنش خطور کرده است که خب ما این اجازه می خواهیم به شاگردان دهیم این اجازه داخل در مجازهای ما ممکن است مطالب نادرست باشد. چه کار کنیم؟ روش استثنا را دنبال کرده است. در موارد مکرر استثنا می کند. الا ما کان فیها من غلو أو تخلیط. غلو و تخلیط را استثنا می کند. و گاهی اوقات مصداق این غلو و تخلیط را هم تعیین کرده است در ترجمه محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری تعیین کرده است که این مصادیق هم مصادیق غلو و تخلیط است و اینها را دیگر من اجازه به شما نمی دهم تا داخل در آن نهی که در روایات نسبت به روایت کردن روایت های نادرست انجام گرفته است نباشد. به خصوص ابن ولید و شاگردش صدوق حساسیتشان روی مسئله غلو بیش از همه است. رو مسئله غلو خیلی حساسیت داشته اند و بیشتر از همه آن تکیه ایشان که در استثنا هست تمام استثناهایش یک طرفش به غلو، غلو مرتبه بالا است و تخلیط یک مرحله پایین تر در واقع روایت هایی که یک نوع فساد متنی در آن وجود دارد. یا مقاماتی را نسبت می دهد به ائمه که آن مقامات را دارا نیستند. این مطلب که نسبت به غلو و تخلیط این حساسیت وجود داشته است باعث می شده است که بصائر الدرجات که حجم زیادی از بصائر الدرجات، اصلا کل آن روایت های فضائل اهل بیت هست و احیانا در میان این روایت های بصائر الدرجات روایت های نادرستی وجود داشته است آن را استثنا کنند. خب اینجا آن چیزی که در واقع باعث شده است ابن ولید استثنا بصائر الدرجات کند نه اینکه نسبت بصائر الدرجات به صفّار ثابت نیست. اصلا خود همین استثنا دلیل بر این است که نسبتش را درست می داند. بعد از اینکه قرار شد اخبرنا بجمیع کتبه، معنایش مستثنی منه، نسبت کتاب به مؤلف نباشد. می گوید تمام کتاب های صفّار را من به تو اجازه می دهم مگر بصائر الدرجات را. یعنی بصائر الدرجات جزو کتاب های صفّار هست ولی با وجودی که هست من به وسیله اجازه، روایت های این کتاب را به تو منتقل نمی کنم و تو را متحمل روایت های این کتاب قرار نمی دهم. این می شود مفاد استثنای بصائر الدرجات.

خب اینجا بعضی ها دیدم می خواهند بگویند که نه، این شکلی نیست. استثنای بصائر الدرجات معنایش این است که چون ابن ولید اصلا کتابی به نام بصائر الدرجات برای صفّار نمی شناخته است. و این استثنا برای این هست که بگوید که نه، بصائر الدرجات مال صفّار نیست. چه وجهی برای این مطلب ذکر کرده اند؟ گفته اند که عمده نکته ای که ذکر کرده اند گفته اند که اگر قرار بود که استثنا به خاطر این جهت باشد که نمی خواسته است روایت های ضعیف را منتقل کند خب یک راه این بود که بررسی کند روایت های بصائر الدرجات را روایت های معتبر و غیر معتبر را شناسایی کند همچنان که در کتاب محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، همین کار را انجام داده است. این معنای این عبارت این هست که در لیستی که ابن ولید نسبت به کتب صفّار ارائه داده است بصائر الدرجات واقع نبوده است. این مطلب اول ببینیم اصل ما عرض کردیم اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته، همه جا به معنای این هست که خود کتب و روایات را اخبار داده است. اینکه در خصوص صفّار یک معنای جدیدی داشته باشد غیر از معنایی که همه جا این عبارت هست، خود این خب خیلی مستبعد هست. و باید یک شاهد قوی ای برای این مطلب وجود داشته باشد. حالا ببینیم واقعا این شاهدی که برای این ذکر کرده اند درست است یا خیر. پاسخ مطلب این است که ابن ولید و شیخ صدوق هیچ موردی از موارد را، مصداق آن روایت هایی که مورد استثنا هست را تعیین نکرده اند. همه جا کلی استثنا کرده اند. الا ما کان من غلو او تخلیط. تمام جاها استثنا ها کلی است. تنها در خصوص کتاب محمد بن احمد بن یحیی استثنا مصداقی شده است و آن خصوصیتی این کتاب داشته است و آن اینکه کتاب محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری کتاب اصلی طائفه بوده است. کتابی بوده است که در قم محور چیز حدیثی بوده است و قمی ها خیلی به این کتاب اعتنا داشته اند. آن تعبیر دبه الشبیب که در موردش گفته اند که ظاهرا می گوید شبیب یک روغن فروش بوده است که یک دبه و جعبه روغنی داشته است که هر روغنی هر کسی می خواست دست می کرد و آن را برایش می آورد که ظاهرا اشاره به جامعیت و نظم فوق العاده اش است. که این کتاب کأنه کتابی هست که هم خیلی جامع هست و هر چه می خواهی در آن هست و سر جای خودش هم هست و منظم است و خوب پیدا می شود. این مطلب باعث شده بوده است که کتاب محمد بن احمد بن یحیی، محور تحدیثی در آن جامعه باشد. این مطلب با توجه به اینکه به عقیده محمد بن حسن بن ولید روایت هایی در این کتاب وجود داشته است که مشکل دار بوده است باعث شده است که ایشان بیاید و بررسی کند. یک خصوصیت خاص کتاب محمد بن احمد بن یحیی داشته است. اینجور نیست که اصلا بنای آنها این باشد که کتاب ها را بررسی کنند و امثال اینها. هیچ بررسی غیر از این صورت نگرفته است و یک فی الجمله بررسی در مورد کتاب منتخبات سعد بن عبدالله هم هست و آن هم فقط یک نفرش را مستثنی کرده است. در عنوان منتخبات ببینید آن مال شیخ صدوق است مال ابن ولید نیست. می گوید شیخ صدوق کتاب منتخبات سعد بن عبدالله را مستثنی کرد و آن هم استثنای یک مورد و ما رواه محمد بن موسی الحمدانی. می گوید آنها را خلاصه چیز کرد و می گوید که شیخ صدوق این کتاب را هم بررسی کرده است و علامت زده است که آن روایت های مثلا صحیح و سقیمش کجاست. در منتخبات هم ببینید آن هم فقط این حالا منتخبات هم بررسی نیم بند است و بررسی کامل نیست. آن بررسی کامل که هست در مورد محمد بن احمد بن یحیی است و دومی اش منتخبات سعد بن عبدالله است. و این نمی شود آن را مقایسه کرد با کتاب بصائر الدرجاتی که اصلا آن جایگاه چیز را نداشته است به خصوص یک نکات دیگری وجود داشته است و آن این است که بصائر الدرجات صفّار، بسیاری از روایت هایش برگرفته از بصائر الدرجات سعد بن عبدالله بوده است. و ظاهرا این حساسیت نسبت به بصائر الدرجات سعد بن عبدالله نیست. شیخ صدوق و ابن ولید ، اینها شاگردهای سعد بن عبدالله بوده اند. البته پدر شیخ صدوق، علی بن بابویه و محمد بن حسن بن ولید اینها شاگردهای سعد بن عبدالله بوده اند و از سعد بن عبدالله خیلی زیاد روایت می کنند. نسبت به صفار خود کمتر است به نسبت. بنابراین حذف کتاب بصائر الدرجات صفّار برایشان خیلی مشکل ایجاد نمی کرده است. چون عمده منقولاتش را از طریق سعد بن عبدالله تحمل کرده بودند. و علاوه بر اینکه عمده مطالب درست این کتاب ها در کتاب های علمای سلف وجود داشته است. در کتاب های احمد بن محمد بن عیسی که صفار شاگرد عمده او هست. در کتاب های مثلا محمد بن حسین بن ابو الخطاب و بزرگان آن طایفه و آن عصر. در واقع مشکلی که وجود داشته است برای کتاب بصائر الدرجات مشکل روایت های جدید بوده است. خب با استثنای کلی این کتاب مشکلی ایجاد نمی شده است. آن روایت های جدید حذف می شده است و عمده روایت قبلی اش هم در کتاب های دیگری که ابن ولید و شیخ صدوق نسبت به آنها طریق داشته اند و آنها را از طرق معتبر اخذ کرده بودند موجود بوده است. به خصوص عرض کردم بصائر الدرجات سعد بن عبدالله که محور اصلی بصائر الدرجات صفار کتاب بصائر الدرجات سعد بن عبدالله است که حالا خیلی بحث دارد و من نمی خواهم الآن وارد تفصیلش بشوم که کجاها از بصائر الدرجات سعد بن عبدالله گرفته است و شواهدش چیست و امثال اینها. اجمالا عرض کنم از بصائر الدرجات سعد بن عبدالله قطعه ای اش در آخر کتاب اختصاص منصوب به شیخ مفید وارد شده است. حدود سی چهل صفحه آخر کتاب اختصاص منصوب به شیخ مفید مربوط به بصائر الدرجات سعد بن عبدالله است. و تکه هایی از این کتاب هم در کتاب مختصر بصائر الدرجات وارد شده است که البته این برگرفته از مختصر بصائر الدرجاتی هست که خود مختصر هم مال سعد بن عبدالله است. از مقارنه منقولات السعد در اختصاص و در مختصر بصائر الدرجات با منقولات موجود در کتاب بصائر الدرجات صفار معلوم می شود که یکی از منابع اصلی کتاب بصائر الدرجات صفار، بصائر الدرجات سعد بن عبدالله است. و خیلی جاها البته یک روش هایی اینها داشته اند با وجودی که اسم سعد بن عبدالله را غالبا نیاورده است ولی قرائن نشان می دهد که از آن گرفته اند. یک روشی در میان قدما بوده است که احیانا از کتبی اخذ می کرده اند بدون اینکه اسم آن مصدر متوسط را ذکر کنند که من از این با عنوان اخذ به توسط یاد می کردم. و دیدم بعضی ها با تعبیر استخراج از آن یاد می کنند و اینها. ولی به هر حال

سوال: هم طبقه بوده اند سعد و صفار؟

پاسخ: بله. و صفار ده سالی زودتر از سعد از دنیا رفته است. ولی اینها هم طبقه هستند و با هم دیگر چیز هستند شاید فی الجمله سعد هم در بعضی موارد تقدم طبقه ای هم داشته باشد. ولی اینها هم طبقه هستند و احیانا در بعضی از اساتید اختصاصی هر کدامشان دارند ولی عمده اساتیدشان یکی هست و هر دو هم در قم بوده اند و از چیزهای حوزه قم هستند هر دوشان.

پس بنابراین اینکه چرا در کتاب بصائر الدرجات، آن کاری را که نسبت به کتاب محمد بن احمد بن یحیی انجام داده اند، انجام نداده اند پاسخش دو مطلب است. اولا نسبت به هیچ کتاب دیگری غیر از کتاب محمد بن احمد بن یحیی این کار را انجام نداده اند. این فقط اختصاص به کتاب محمد بن احمد بن یحیی. اگر این اشکال باشد نسبت به سایر کتاب ها هم همین اشکال نقضی وجود دارد. یرد علیه نقضا اینکه در کتاب های زیاد دیگری هم استثنا به نحو کلی کرده اند و مصداق مستثنا را تعیین نکرده اند و ثانیا قیاس کتاب بصائر الدرجات با کتاب محمد بن احمد بن یحیی قیاس مع الفارق است. هم خصوصیات کتاب محمد بن احمد بن یحیی، یک خصوصیاتی هست که منحصر به فرد است و هم خصوصیات بصائر الدرجات یک خصوصیاتی هست که نیازی به بررسی تفصیلی استثنا شده ها را در او نداشته است. نتیجه اینکه هیچ وجهی ندارد که ما اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته که در همه جا به آن معنای این هست که استاد شاگرد را متحمل جمیع روایاتی که تحمل کرده است قرار داده است با این کلمه اخبرنا آن شاگرد را متحمل قرار میدهد در اینجا بگوییم به این معنا نیست. در نتیجه خود استثنا دلیل بر این هست که ابن ولید صحت انتساب کتاب به مؤلف را صحیح می داند. نه تنها دلیل بر عدم است، خود استثنا چون ظهور استثنا در این هست که استثنا متصل است. پس بنابراین به عقیده ابن ولید و به عقیده شیخ صدوق کتاب بصائر الدرجات مال صفّار بوده است با وجود اینکه مال صفار بوده است آن را استثنا کرده اند.

سوال: حاج آقا بعید نیست دو نفر کتاب همنام در یک موضوع بنویسند؟

پاسخ: نه.

سوال: ... آن بصائر مال همان سعد بن عبدالله..

پاسخ: نه. هیچ شاهدی نداریم. چرا بعید است؟

سوال:...

پاسخ: نه دو کتاب مثل هم نوشته اند چون مضمونش یکی است. می دانید صفار اباء ندارد که نام کتاب معاصرش را بر کتاب خودش بگذارد. چون نمی خواهد پنهان کند که این کتاب مثل همان است. اصلا این خودش نشانگر این است که من عین همان دارم می نویسم. شبیه همان زمان بوده است که مثلا علی بن مهزیار، کتاب های حسین بن سعید را اخذ می کرده است و محور قرار می داده است. خیلی از کتاب ها اصلش یک کتاب دیگر است و این کتاب را شخص دیگر می گرفته است اضافات داشته است. کتاب های علی بن مهزیار می گوید اصلش مال کتاب های حسین بن سعید بوده است و او گرفته اضافات کرده است.

سوال: ...

پاسخ: نه املا نیست. بحث املا نیست. بحث اینکه یک کتاب با همان اسم هم نوشته است هیچ ابایی نداشته اند. اینجور نیست که بخواهند...

سوال: اینکه این دو نفر هم شاگردی هستند بخواهند...

پاسخ: نه. ما در واقع یک چیزی شبیه این در مورد مثلا اوالم مرحوم بحرانی در بحار مرحوم مجلسی داریم که اوالم عمدتا ترتیب یافته بهار است. اوالم چیز، البته نظمش خیلی بهتر از بهار است. ولی همان مطالب بهار است اصلا بیانات مرحوم مجلسی را به عینه آورده اند و بعضی ها این را مایه تعجب می دانند. مایه تعجب نیست مرحوم محدث بحرانی اگر هم بخواهد چیزی را اخذ کند از بحاری که که کتاب معروفی است و همه آن را می شناسند که بر نمی دارد. این چون مشخص است این کتاب معروف طایفه هست و خب عین همان کتاب را آورده است و نظم داده است. اوالم در واقع ترتیب بحار است و یک کتاب مستقل به آن معنا نیست و هیچ هم نیازی نبوده است در این، در بصائر الدرجات هم همین است. حتی اسم گذاری هم به خاطر اینکه ابا نداشته اند اشخاص بدانند که این هما کتاب است که یعنی اصلش ریشه اش همان کتاب است ولی این کتاب را گرفته است و اضافات کرده است نکاتی بر او افزوده است و هیچ ابای از این جهات نداشته اند. اتفاقا انتخاب اسم مشابه نشانگر این است که از این که من از او اخذ کردم و این همان است نمی خواهد، اصلش همان است نمی خواهد این را پنهان کند. بحث پنهان کاری نیست. بحث اینکه می خواهد بگوید همان روایت های اورا من گرفته هر مقداری که خودم از طریق اساتیدم آن روایات را داخل در اجازات و سماعات من بوده است که بوده است و آنهایی را هم که نبوده است بعضی موارد را با بعض اصحابنا از سعد بن عبدالله یاد می کند. بعضی موارد اختصاصی را در بعض اصحابنا دارد و بعضی موارد را هم خودش از طریق سایر مشایخش افزوده هایی بر این کتاب دارد.

سوال: ببخشید استثنای کلی را نمی کند حالا....

پاسخ: آهان علتش این است که اگر استثنای کلی می کرد معنایش این بود که صفار کأنه کسی است که در حدیثی یک نقطه ضعف برایش محسوب می شد که کأنه آدمی است که خیلی مقید نیست. ایشان در خصوص بصائر الدرجات حرف دارد. ولی نسبت به سایر روایات صفار،

سوال: نه روایات کتاب بصائر الدرجات را اعلام الا آن چیزی که در کتاب بصائر هست که..

پاسخ: نه خب خصوص این کتاب را این یک حجم عظیمی در این می دیده است که غلو و تخلیط دارد.

سوال:...

پاسخ: نه آن فرق دارد. علتش این است که این کتاب خصوص این کتاب موضوعش موضوعی هست که کأنه نکاتی جدیدی که در این کتاب وجود داشته است عمده اش را ایشان قبول نداشته است.

سوال: ...با توجه به اینکه می گویید عمده اش از کتاب بصائر سعد است می توانسته راحت استثنا کند و بگوید که الا آنهایی که در کتاب سعد هست..

پاسخ: نه آنها خب باز خود همین، معونه دارد. اولا اینکه این گرفته از کتاب بصائر خود همین ها نیاز دارد به بررسی. اینجور نیست که همه اشخاص به راحتی می توانند تشخیص دهند که کدامش از آن گرفته شده است و کدامش از آن

سوال: چرا یک کتابی که حجم قابل توجهی اش قابل استفاده است چرا ...

پاسخ: نه کل آن. چون آن قسمت هایی که قابل استفاده نبوده است یعنی آن قسمت هایی که از این کتاب قابل استفاده بوده است از طریق دیگر داشته است. در واقع روایت کردن بصائر الدرجات به خاطر روایت های جدیدش است. نیازی نمی دیده است که روایت های جدیدش را روایت کند. چون حجم عظیمی از این روایات نادرست بوده است به عقیده ایشان.

سوال: ... در این مختصر سعد بن عبدالله باشد که در صفار نباشد؟

پاسخ: بله اینجور هست.

سوال:...

پاسخ: نه دو تا کتاب که دو تا کتاب است. قطعا دو تا کتاب است. نه در دو تا کتاب بودنش بحث نیست. آخه بعضی ها حرف های عجیب و قریبی چیز کرده اند و من نمی خواهم وارد بعضی بحث های چیز بشوم. بعضی صحبت های بی دلیل همینجور پراندنی در بعضی مقالات دیدم در مورد بصائر الدرجات نوشته اند حالا چون هیچ گونه شاهدی بر آن ادعا ها نیست ما اصلا طرح آن را هم نمی کنم. اینکه بصائر الدرجات سعد بن عبدالله غیر از بصائر الدرجات صفار هست بحثی نیست. ولی مجرد این که بصائر الدرجات سعد بن عبدالله یکی از محورهای اصلی بصائر الدرجات صفار هست باعث نمی شود که اینها را یکی تلقی کنیم الا به تناسب این نکته را بگویم دیدم بعضی از اقایان تعبیر می کنند که استبصار اصلا کتاب مستقل نیست. این قسمتی از تهذیب است. این یک حرف عجیبی است من خیلی تعجب می کنم در مورد استبصار یک نکته این است که آیا روایت های استبصار، روایت های جدیدی هست که در استبصار باشد و در تهذیب نباشد؟ شاید من یکی دو روایت کلا دیدم که در تهذیب نبوده است. در کل موارد. ولی مجرد اینکه همه روائیت های استبصار در تهذیب هست این باعث نمی شود که قسمتی از آن کتاب باشد. اولا سند های استبصار خیلی هایش جدید است و ثانیا استبصار فقط نقل روایت نیست بررسی روایات هست. بررسی روایات سرتاسرش بررسی هایش فرق دارد. یعنی شاید نصف بررسی هایش تازه است و نصفش هم همان هایی هست که قبل از او دارد. احیانا چیزهایش هم مختلف است. در تهذیب یک جور دیدگاه انتخاب کرده است و در استبصار یک دیدگاه دیگری. متفاوت است کاملا. مجرد اینکه یک کتاب با یک کتاب دیگر مشابهت هایی دارد امثال اینها یا اصلا روایات استبصار را ایشان از تهذیب گرفته است که نمی شود یک کتاب. بله استبصار به احتمال زیاد اکثر روایاتش را ایشان دوباره مراجعه به منابع نکرده است. اکتفا کرده است به آن مطلبی که در تهذیب چیز کرده است اکثرا. البته گاهی اوقات هم مراجعه به منبع کرده است پیداست. نادر هست مواردی که به نظر می رسد که به منبع مراجعه کرده است. ولی اکثرا از تهذیب گرفته است و گاهی اوقات اشتباهات تهذیب به استبصار هم سرایت کرده است. ابهاماتی که تهذیب داشته است که باعث می شده است که تهذیب بد فهمیده شود خود شیخ هم بد فهمیده است عبارت خودش را. گاهی اوقات مرجع ضمیر در تهذیب گونه نادرستی باید ارجاع داده می شده است که در استبصار هم آن اشتباه برای خود مؤلف هم رخ داده است. ولی اینها باعث نمی شود که این کتاب ها را ما یکی بدانیم.

سوال: ....

پاسخ: بررسی های حدیثی اش. استبصار در ذیل هر روایت بررسی می کند که این روایت هایی که معارض هستند جمع روایات چیست. آنها نقل روایت مقدمه است برای آن بررسی ها.

سوال:.... اصلا به یک دلیل نوشته شده است.

پاسخ: نه نه، می خواهم بگویم که قطعه از آن هست کأنه. قطعه ای از آن نیست. روایت هایش را خیلی هایش را از او اخذ کرده است. این را دیدم یک چیزی دیدم بعضی ها از قول مثلا مرحوم شیخ الشریعه اصفهانی نقل می کنند که استبصار کتاب جدیدی نیست و همان، من نمی فهمم اصلا یعنی چه کتاب جدیدی نیست. اگر مرادشان این هست که شیخ طوسی استبصار را از روی تهذیب نوشته است یعنی تهذیب جلویش بوده است و استبصار نوشته است بله درست است. ولی اولا در همه موارد اینجور نیست که از روی او نوشته باشد. در بعضی موارد مراجعه کرده است و سند هایش را هم تغییر داده است و ثالثا مطالبی که در بررسی دارد متفاوت است.

سوال:.... تهذیب و استبصار

پاسخ: خود شیخ هم اینها را دو کتاب می داند. اینها چیست این لفظی که بعضی ها به هر حال یک صحبت هایی می کنند که خیلی زیبنده نیست.

بنابراین حالا من فردا این بحث استبصار را یک جمع بندی کلی می کنم و می رویم سایر روایت های بحث.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد